پیشرفت

پیش رفتن یعنی رفتن به جلو.

او از نردبان آهسته جلو رفت.

ورزشکار

ورزشکار شخصی است که ورزش می کند.

برخی از ورزشکاران می توانند بسیاری از ورزش ها را به خوبی انجام دهند.

میانگین

اگر چیزی متوسط ​​باشد ، در سطح نرمال است.

من ثروتمند یا فقیر نیستم ؛ من متوسط ​​هستم

رفتار - اخلاق

رفتار شما نحوه عمل شماست.

رفتار آنها در این ترم خوب بود. آنها مشکلی ایجاد نکردند

پشت

پشت به معنای عقب چیزی است.

دختر کوچک پشت درختی مخفی شده بود.

دوره

یک دوره کلاس در مدرسه است.

من امسال یک دوره ی ورزشی در مدرسه برداشتم .

کاهش یافتن

کاهش دادن چیزی این است که موجب پایین امدن ان شویم.

نمودار نشان می دهد که چگونه تولید او در طول سال کاهش یافته است.

همخوانی داشتن

مطابقت یعنی همانند یا مشابه بودن.

دو کفش با هم مطابقت داشتند. ظاهر آنها یکسان بود.

عضو

عضو ، بخشی از یک گروه است.

جولی جدیدترین عضو تیم ما است.

ذهنی

اگر چیزی ذهنی باشد ، با ذهن شما ارتباط دارد.

من یک عکس ذهنی از اتاق درست کردم.

مسافر

مسافر شخصی است که سوار اتومبیل ، قطار یا هواپیما می شود.

یک مسافر در ایستگاه قطار ایستاده بود.

شخصیت

شخصیت شما همان چیزی است که هستید و گونه ای که رفتار می کنید.

جان شخصیت بدی دارد.

شعر

شعر نوعی کوتاه نوشتن است.

ویلیام شکسپیر اشعار زیادی سروده است.

میله

میله یک چوب نازک و بلند است که از چوب یا فلز ساخته شده و چیزهایی را پشتیبانی می کند.

پرچم از تیر پرچم آویزان بود.

حذف کردن

حذف چیزی به معنای برداشتن آن است.

میخ را از تخته برداشتم.

ایمنی

ایمنی به معنای ایمن بودن و مصون ماندن از خطر است.

برای امنیت خودش ، او را روی صندلی ماشین قرار دادند.

شلیک کردن

شلیک کردن این است که چیزی مثل گلوله به سمت کسی یا چیزی شلیک کنید.

شکارچی اسلحه خود را بلند کرد تا به سمت هدف شلیک کند.

صدا کردن

صدا کردن یعنی سر و صدا ایجاد کردن.

زنگ ساعت به صدا درآمد و همه ما را از خواب بیدار کرد.

شنا کردن

شنا حرکت در آب است.

من عاشق شنا در اقیانوس هستم.

تار

تار خانه ای است که توسط عنکبوت ساخته می شود.

مامان تار عنکبوت را از گاراژ تمیز کرد.

استیسی می خواست برای تعطیلات در هتلی زیبا اقامت کند. اما والدینش او را به اردوگاهی وحشتناک اعزام کردند. برای صبحانه ، استیسی آبمیوه ی تازه و شیر شکلات را دوست داشت ، اما در اردوگاه آب بود. بعد از ظهر او می خواست شعر بنویسد ، اما مجبور شد شنا کند. این اردوگاه با هواپیماهای بلند نزدیک فرودگاه بود. تار عنکبوت بالای تخت او آویزان بود. از نظر او ، رفتار متوسط ​​بچه ها بسیار بد بود. هیچ دختری با شخصیت او مطابقت نداشت. او از آن متنفر بود.

یک روز ، آنها کلاس داشتند. ورزش ذهنی برای استیسی خوب به نظر می رسید. اما این یک دوره در مورد ایمنی آب بود. آنها یاد گرفتند که چگونه مسافر ایمن در یک قایق باشند. استیسی هرگز قصد نداشت با قایق برود.

روز بعد ، آنها یک بازی انجام دادند. یک تیم قرمز و یک تیم آبی وجود داشت. استیسی در تیم آبی پوشان بود. هر تیم باید سعی کند پرچم تیم دیگر را از میله حذف کند. آنها همچنین مجبور به استفاده از اسلحه آب بودند. وی گفت: "من زیاد اهل ورزش نیستم." اما او هنوز مجبور بود بازی کند.

استیسی یک اسلحه آب برداشت و به دنبال جایی برای پنهان شدن بود. پسری گفت: "استیسی ، تو به وسط پیشروی کن. من راست خواهم رفت و ان دو به سمت چپ خواهند رفت. "

استیسی هنوز نمی خواست بازی کند. او وارد جنگل شد و دید که یک بازیکن تیم قرمز در حال آمدن است. استیسی پشت درخت پنهان شد و سپس بیرون پرید و بازیکن دیگر را شلیک کرد. "این جالبه!" استیسی فکر کرد.

چند دقیقه بعد از پیشرفت بیشتر ، استیسی پرچم قرمز را دید. یکی از اعضای تیم قرمز مراقب آن بود. او با اسلحه آب خود به او شلیک کرد. سپس پرچم را پایین آورد و به طرف تیم خود برگشت. "دریافت کردم!" او فریاد زد. تیم آبی برنده شد! استیسی قهرمان بود.

برای بقیه هفته ، استیسی لذت می برد. او حتی دوستان جدیدی پیدا کرد.